

نمایشنامه نویسی در ایران

از آغاز تا کنون

حسین فرخی

آرمان امید

نمایشنامه: تذکره کنستانتینوپل

نویسنده: آرمان امید

تهران: ۱۳۵۷ - ۹۰ صفحه

پایان نامه لیسانس دانشکده هنرهای دراماتیک (دانشگاه هنر)

اشخاص: یحیی - سیدجمال الدین - رحمان - عزت بیگ - خیرنگار -

عکاس - رئیس تأمینات عثمانی - دکتر - جمیل پاشا

خلاصه نمایشنامه:

«یحیی» نوجوان شانزده ساله‌ای است که به محل حبس «سید جمال‌الدین اسدآبادی» برای انجام امور سید منتقل می‌شود. سید در زندان دولت عثمانی تبعید خود را می‌گذراند، یحیی در مدتی که پیش سید خدمت می‌کند، با سواد می‌شود و به تدریج به سید علاقمند می‌شود و نمی‌تواند از او دل بکند.

یحیی خاطرات خود را از سید، لحظه به لحظه بازسازی می‌کند و در پایان سید توسط رئیس تأمینات عثمانی مسموم می‌شود.

«تذکره کنستانتینوپل» دارای لطافت و ظرافت بسیار بالایی است. نمایش در عین اینکه به بررسی یک واقعه تاریخی (آخرین روزهای زندگی سید جمال‌الدین اسدآبادی) می‌پردازد، اما نمایشنامه‌ای خشک و بی‌روح و تاریخی نیست. آرمان امید سعی کرده است از وجه مشترک عاطفی دو نسل، نسلی که مبارزه کرده سابقه طولانی در این کار دارد و حالا به پایان راه رسیده است و نسل جدید، یحیی که تازه در آغاز راه است، استفاده کند. این پیوند عاطفی، عاملی شده است تا دنیای سیدجمال‌الدین به تصویر کشیده شود.

نویسنده در بسیاری از لحظات با تمسک به شیوه روایی قصه را پیش می‌برد. جذابیت کار در این است که به صورت موازی دو زندگی از دو نسل را که در واقع مکمل یکدیگرند و در امتداد یک خط قرار می‌گیرند، به تصویر کشیده می‌شود. در کنار آن، اصول و قوانندی که پایه‌گذار طرز تفکر سیدجمال‌الدین و مبارزه اوست در قالب آیات و روایات بصورتی بسیار شاعرانه و موجز بیان می‌شود. نمایشنامه از فضایی عاطفی و روحی سرشار است، دیالوگ‌ها، حرکات و فضا سازی حسن همذات پنداری با شخصیت‌های نمایشنامه را در مخاطب ایجاد می‌کند و این ارتباط به قدری خوب انجام می‌گیرد که حتی با خواندن چند کتاب تاریخی هم نمی‌توان به

آن دست یافت. حتی آدم‌های منفی نیز پرداخت مناسبی دارند و کلیشه‌ای نیستند. دیالوگ‌ها متناسب با شخصیت‌ها طراحی شده و هیچ کدام جنبه شعاری ندارند. «کبودان و اسفندیار» نمایشنامه دیگری از نویسنده است که توسط انتشارات نمایش در ۳۹ صفحه و در سال ۱۳۶۹ منتشر شده است.

میثاق امیر فجر

نمایشنامه

کمدی شیطانی (سه نمایشنامه)

میثاق امیر فجر

نویسنده

تاریخ نگارش

چاپ اول

۱۳۶۳:

ناشر

امیر کبیر

تیراژ

۵۵۰۰:

تعداد صفحات

۲۷۸:

قیمت

۳۸۰ ریال

کمدی شیطانی

نمایشنامه در پانزده تابلو

آدم‌ها: بارمان - ویسه - سیاوش - گشاماتا - شیطانک - هومان - آناهیت - فیلسوف بزرگ - شاگرد اول - شاگرد دوم - شاگرد سوم - پارچه فروش - مرد جوان - پیرزن - ماهی فروش - شاگرد ماهی فروش - خریدار - میوه فروش - جارچی - آبتین - زندانبان - زندانبان دیگر - دژخم - سرباز مقسم - رئیس قراولان - قاضی اول - قاضی دوم - قاضی سوم - پیر مرد روستایی - منشی - دادستان - خسرو شاه - زن عجوزه - مردم - گور - زن روسپی - آجودان

خلاصه نمایشنامه:

داستان نمایش در دوره انتقال قدرت از دوران اساطیری به دوران باستان اتفاق می‌افتد. «خسرو»، شاه ایران است و مردم مثل حکومت دیگر شاهان، از او ناراضی هستند. شاعران در مورد شغل خود می‌گویند و ناراضی‌اند از اینکه مدام باید با الفاظ و عبارات خود در مدح و ثنای شاه بگویند. «گشاماتا» قاضی القضات شهر، دارای تشکیلات آزمایشگاهی است و سعی دارد با علوم و آزمایشات متعدد به کشف داروهای معجزه آسا دست یابد. او دختری زیبا به نام «آناهیت» دارد و می‌خواهد آن را به «قاضی درباره» که پیرمردی است فریه نام «هومان» بدهد. چرا که هومان مقدار زیادی از سرمایه خود را در اختیار گشاماتا قرار داده است و هر دو در انتظار کشف اکسیر جوانی هستند. آناهیت در برخورد با هومان او را از خود می‌رانند. جشن‌های نوروزی در پیش است و در این جشن می‌خواهند «آبتین» را که بر علیه حکومت سخنرانی کرده و خود را دارای قدرت ما فوق‌الطبیعه می‌داند، به دار بزنند. آناهیت با شاعری به نام «سیاوش» آشنا می‌شود و قصد دارد با او از ایران بروند تا زندگی جدیدی را آغاز کنند. در زندان شهر، آبتین شصت ساله راه دیگر زندانبان مورد استهزا قرار می‌دهند. سیاوش و آناهیت به دیدار آبتین می‌روند و از او می‌خواهند تا از قدرت خود استفاده کرده و از زندان بگریزد. از سویی آناهیت سیاوش را به نزد پدرش می‌برد و به



چند نازنجک و اسلحه و مواد منفجره پیدا کرده است. افسر شروع به محاکمه فاحشه (میترا) می‌کند. میترا از خودش و گذشته‌اش می‌گوید و علت اینکه به این راه کشیده شده است. افسر نگیهان او را شکنجه می‌دهد و سرانجام میترا، «اصغر» را به عنوان تروریست معرفی می‌کند و می‌گوید که وسایل متعلق به اوست. اصغر را می‌برند و میترا دستبند در دست به‌مراه پاسبان لب شکری می‌ماند. پاسی از شب گذشته است و در تمامی مدت از رادیو و بلندگوها سخنرانی شاه پخش می‌شود.

دردمندان

اشخاص: زن - مرد - پسر بچه
خلاصه نمایشنامه:

پیرمردی که قبلاً معلم بوده است، بخاطر مبارزات سیاسی پسرش، اخراج می‌شود و مجبور می‌گردد در یک کارخانه گنالش سازی کار کند. در اثر سرما و فشار و رطوبت دچار رماتیسم شده و حالا از درد پا می‌نالد. او با زن و نوه‌اش زندگی مشقت‌باری را می‌گذرانند. در کارخانه، وقتی می‌فهمند پسر او توسط رژیم اعدام شده است، پیرمرد را اخراج می‌کنند. پیرمرد در حال بیماری برای نوه‌اش قصه می‌گوید. از گذشته خود و سرنوشت پسرش و اینکه گول حکومت را خورده و با ادعای آنها که اعلام کرده بودند افراد گول خورده را اصلاح می‌کنند، پسرش را تحویل رژیم داده است. مرد در عذاب وجدان و گناه ابدی خود غرق است. سه نمایشنامه در مجموعه «کمندی شیطانی»، هر کدام به نوعی

در بازگو کردن ظلم و ستم شاهان و جباران تاریخ می‌پردازد. در نمایشنامه کمندی شیطانی با اینکه نویسنده سعی دارد متن را در مقطعی از تاریخ که حکومت‌های اساطیری به حکومت‌های شاهنشاهی پیوند می‌خورد نگارش کند، اما نیم‌نگاهی نیز در دیالوگ‌ها و روند شکل‌گیری ماجرا به آدم‌های معاصر و بالاخص حکومت

او می‌گوید که قصد دارد با سیاوش ازدواج کند، پدر سخت بر می‌آشوبد. جلسه محاکمه آبتین فرا می‌رسد و در آنجا قرار می‌شود آبتین را سه بار اعدام کنند، خسرو شاه نیز در دادگاه حاضر می‌شود و با آبتین به مجادله می‌پردازد، آبتین از گذشته‌اش می‌گوید و در همین حال دو نگیهان پیرمرد مظلومی را که از منشی دادگاه شکایت دارد، آزار می‌دهد. با اشاره آبتین، هر دو نگیهان کشته می‌شوند، سه سرباز بدستور خسرو به آبتین حمله می‌کنند و آبتین هر سه را با یک حرکت در جا نابود می‌کند. خسرو را بردار می‌آویزند و آبتین مورد استقبال مرد شهر قرار می‌گیرد.

«شیطانک» خود را هوادار سرسخت آبتین معرفی می‌کند و به تدریج در دادگاه آبتین دارای مقام و منزلت می‌شود. گشوما تا می‌خواهد از راز آبتین آگاهی یابد، یک زن روسپی را برای این کار می‌فرستد اما موفق نمی‌شود. شیطانک به تدریج بر روح و روان آبتین غلبه می‌کند و سرانجام با از بین بردن او، خود بر اریکه قدرت می‌نشیند. آن‌اهیت را نیز بدست می‌آورد. جشن تاجگذاری شیطانک فرار می‌رسد. درباریان و مغ اعظم برایش بیانیه می‌خوانند و وقتی که شیطانک بر تخت می‌نشیند و تاج شاهی از بالا حرکت کرده تا بر سر او بنشیند، زنجیر قرقره‌ها پاره می‌شود و همه چیز بر سر او می‌افتد و نابود می‌شود.

روسیی شاه

اشخاص: معنادان - مردان و زنان دیگر - روسپیان - مشتری‌ها - دوغ فروش - ملکه ریزی - فروشنده دوره گرد - رهگذر - سیگار فروش - دلال - سرپرست فاحشه خانه - مشتری کوره پز - افسر - غلام - منشی - سماواتی - اصغر - رضوان - پاسبان لب شکری - میترا - زن - مردمست

خلاصه نمایشنامه:

همزمان با برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی، مأمورین شهربانی به خانه‌ای در محله بدنام تهران، هجوم می‌برند و همه جا را محاصره می‌کنند. ظاهراً خرابکاران بعد از کشتن یک آدم با نفوذ مملکتی به محله بدنام گریخته‌اند. در خانه مورد نظر چند مرد برای عیاشی آمده‌اند. از تک تک آنها سؤال و جواب می‌شود.

«غلام، از اوباش‌های منطقه است و دست پروده و سر سیرده رژیم، «سماواتی» کارمند دولت است که برای پیروی از شعار ملوکانه مبنی بر فرزند کمتر زندگی بهتر به محله بدنام آمده است و در حال انجام کار اداری است، این را سماواتی اعتقاد دارد. اصغر جلا - اصغر لوطی و اعظم پاندا از مورد سؤال و جواب قرار می‌گیرند. «رضوان» جوانی است که ادعا می‌کند سنگ قبر می‌کند و نقاشی روی سنگ مرمر انجام می‌دهد. او شعار گونه حرف می‌زند به گونه‌ای که «افسر» نسبت به او شک نمی‌کند. سرو صدای «پاسبان لب شکری» از داخل اتاق یک فاحشه بلند می‌شود. افسر داخل اتاق می‌شود و مشخص می‌گردد که پاسبان قصد داشته با فاحشه روی هم بریزد، اما فاحشه نگذاشته است و پاسبان اتاق او را زیر و رو کرده و

نمایشنامه در چهار صحنه

اشخاص: کلاغ - پیرزن - پیرمرد - فرشته سفید - فرشته سیاه - همسایه - بچه‌ها

خلاصه نمایشنامه:



کلاغی از مزرعه «پیرمرد»، گندم برمی‌دارد. توری برای به دام انداختن «کلاغ» توسط «پیرزن» بافته می‌شود و کلاغ به تور می‌افتد. کلاغ یک دانه از پرهای خود را به پیرمرد می‌دهد تا آزاد شود. پیرمرد پر کلاغ را آتش می‌زند، فرشته‌ای حاضر می‌شود و می‌گوید که هر چه بخواهد به او می‌دهد. پیرمرد و پیرزن به ترتب غذاهای فراوان و مرغ تخم‌طلا می‌خواهند. آرزویشان برآورده می‌شود. همسایه آنها در گرسنگی است و از آنها طلب کمک می‌کند. پیرمرد و پیرزن به همسایه جواب منفی می‌دهند و با یکدیگر بر سر تصاحب مرغ تخم‌طلا دعوا می‌کنند. پیرمرد دوباره از کلاغ پیر می‌خواهد، کلاغ پری نمی‌دهد اما پیرمرد با زور یکی از پرهای او را می‌کند و به آتش می‌کشد. فرشته سیاهی پیدا می‌شود و به آنها آتشی می‌دهد که همه زندگی‌شان را بسوزاند. پیرمرد همه اینها را در جواب دیده است و وقتی که بیدار می‌شود تصمیم می‌گیرد دیگر کلاغ را اذیت نکند و حتی به همسایه مهربانی کند.

«افسانه کلاغ» به زبان ریتمیک به بازگویی حرص و طمع در انسان و برخورد او با دیگران می‌پردازد. پیرمرد و پیرزن که کلاغی را به خاطر بردن دانه‌های گندم به تور انداخته‌اند و حالا پیرمرد در عالم رویا و خواب پولدار می‌شود ولی حرص و طمع او و پیرزن، باعث می‌شود که به مرغ تخم‌طلای خود قانع نباشند و بیشتر از آن بخواهند که همین زیاده خواهی همه هستی آنها را می‌سوزاند. متن از نظر نگارش، بالاخص در بخش شعری آن، از انسجام و بختگی مناسبی برخوردار نیست اما نویسنده شناخت نسبی و خوبی از دنیای کودکان و نوجوانان دارد و به همین دلیل ایجاد فضا و بیان خود را در خدمت رسیدن به این هدف قرار داده است.

شخصیت‌های متن به جز پیرمرد، یک بعدی هستند و دچار تغییر و تحول نمی‌شوند.

ناصر ایرانی

| | |
|-------------|----------------------|
| نمایشنامه | قتل: |
| نویسنده | ناصر ایرانی |
| تاریخ نگارش | : |
| چاپ اول | ۱۳۴۶ - چاپ دوم: ۱۳۵۷ |
| ناشر | آکامه |
| تیراژ | : |
| تعداد صفحات | ۹۸: |
| قیمت | ۱۰۰ ریال |

شاهنشاهی رژیم گذشته داشته است. در «روسی شاه» نویسنده به بررسی تضاد حاکم بر جامعه شاهنشاهی می‌پردازد. جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی برگزار می‌شود و میلیاردها هزینه آن می‌گردد و در کنارش در جنوبی‌ترین منطقه تهران، در حوال و حوش محله بدنام، آدمهایی مسخ شده و دردمند و فقیر به تن فروشی می‌پردازند تا روزگار بگذرانند. نویسنده با قرار دادن یک آدم سیاسی و فرار او به محله بدنام به صورتی موازی این دو حرکت را بیان می‌کند و تضاد آشکاری که وجود دارد مطرح می‌کند.

در «دردمندان» نیز در محدوده‌های خانوادگی به بررسی جنایت‌های رژیم بر یک خانواده و فروپاشی آن می‌پردازد. «امیر کبیر» منتشر شده توسط انتشارات بهرنگ و تندرا، تهران، سال ۱۳۶۴ در ۱۹۵ صفحه. «انجیر و زیتون» توسط انتشارات امیر کبیر در سال ۱۳۵۸ در ۱۴۴ صفحه. «انسان، میوه و نخل» شامل سه نمایشنامه (انسان، میوه و نخل) و «سلمان فارسی» (نمایش رادیویی) و «پل» ضمیمه مجله سروش، سال دوم شماره ۸۰ آذر ۱۳۵۹ و سال اول، شماره ۱۲، سال ۱۳۵۸. «مضحکه ضحاک»، منتشر شده توسط مولف در ۱۴۲ صفحه در سال ۱۳۶۶، از دیگر نوشته‌های چاپ شده نویسنده است.

سیمین امیریان

| | |
|-------------|------------------------------|
| نمایشنامه | افسانه کلاغ (مجموعه کلبرک ۲) |
| نویسنده | سیمین امیریان |
| تاریخ نگارش | : |
| چاپ اول | ۱۳۶۹ |
| ناشر | انتشارات نمایش |
| تیراژ | ۳۰۰۰: |
| تعداد صفحات | ۳۰: |
| قیمت | (مجموعه کتاب) ۵۰۰ ریال |

آدمهای نمایش: حسین امیدوار - مهدی امیدوار - فاطمه امیدوار - احمد بزرگمهر - حسن جاویدی - عنایت غفوری - جواد مهدوی - جعفر دانیالی - پروین شهبانی - دختر اول - دختر دوم - پسر اول - پسر دوم - اصغر - و دیگران

خلاصه نمایشنامه:

«مهدی امیدوار» و پسرش «حسین امیدوار» شاهد حمل جنازه‌ای در خیابان هستند. آنها از پشت پنجره دیده‌اند که مأمورین شهرداری بعد از گذاشتن جسد در آمبولانسی به تمیز کردن محل پرداخته‌اند. «فاطمه امیدوار» خواب آلود از اتاق مجاور وارد می‌شود و بعد از رفتن حسین، فاطمه با شوهرش مهدی بحث می‌کند بر سر اینکه او نباید حسین را وارد کار سیاسی کند. جلسات متعدد مهدی و حسین با «احمد بزرگمهر» «عنایت غفوری» و «حسن جاویدی»، «جواد مهدوی» و «جعفر دانیالی» و «پروین شهبانی» ادامه می‌یابد. آنها در روند مبارزه خود منتظر یک حرکت جدی هستند. در میدان شهر تظاهرات مختصری برپا می‌شود و همین انگیزه می‌شود تا در جلسات بعدی عده‌ای خواهان شدت عمل بیشتر در مبارزه باشند. از طرفی دشمن وارد مرحله جدیدی می‌شود. احمد بزرگمهر توسط رژیم کشته می‌شود و قرار می‌شود عده‌ای از اعضای سازمان به خارج از کشور بروند، از جمله مهدی امیدوار به همراه زنش فاطمه امیدوار. ارتباط جواد مهدوی و پروین شهبانی روز به روز بیشتر می‌شود و در نهایت با هم ازدواج می‌کنند.

حسین امیدوار، کاری اداری برای خود دست و پا می‌کند، ارتباط او با پروین ادامه دارد و در قراری که با جواد در کافه دارند در مورد مسائل متعدد صحبت می‌کنند. جعفر دانیالی برای خداحافظی و سفر به آلمان مجلس مهمانی می‌گذارد. در این میهمانی حسین امیدوار و پروین شهبانی نیز حضور دارند، جعفر در رقص با پروین از علاقه و عشق خود به پروین می‌گوید و همینطور حسین امیدوار نیز به پروین ابراز علاقه می‌کند. جواد مهدوی به اعتیاد رومی آورد و این موضوع را حسین به پروین می‌گوید و از پروین می‌خواهد که جواد را رها کرده و با او زندگی کند، اما پروین مخالفت می‌کند. جواد در پایان بعد از جروبحث و جدلی که با پروین دارد، خود را می‌کشد و در واقع او قاتل خود می‌شود.

در جلسات سیاسی یک گروه، چند نفر علاقمند به پروین، از اعضای گروه می‌شوند و ظاهراً جواد زودتر از بقیه می‌تواند با پروین ازدواج کند و آنهم بواسطه روحیه شاعرانه‌اش، در حالیکه پروین در گفتگویی که با جعفر در مجلس خداحافظی او دارد علاقه خود را به او بیشتر از جواد و دیگران می‌خواند.

در نمایشنامه قتل مسائل سیاسی و عشق محور اصلی است. آدمهایی که در شروع پرشتاب و تند و تیزند اما به تدریج وامی‌خورند و یا چون جواد اعتیاد پیشه می‌کنند و یا چون جعفر عازم خارج از کشور می‌گردند و یا مثل حسین امیدوار به خدمت دولت درمی‌آیند.

مریخ عشق حسن امیدوار، جواد مهدوی، جعفر دانیالی و پروین

شهبانی، در کنار حرکت سیاسی گروه جالب توجه است. البته مشخص نیست این گروه سیاسی چه نوع مرام و مسلکی دارند که از لابلای سکنت و دیالوگهای آنها به وضوح می‌توان دریافت که حداقل آدمهای مذهبی نیستند. جالب‌تر اینکه در صحنه تظاهرات در میدان عمومی شهر، پروین را با چادر می‌بینیم و همین آدم در مجلس خداحافظی جعفر دانیالی با او می‌رقصد، رقص که چه عرض شود، یک نجوای عاشقانه.

جعفر دانیالی: (ضمن رقص) می‌دانم که امشب خیلی با من رقصیده‌ای، اعتراض نکن.

پروین شهبانی: (ضمن رقص) چرا اعتراض کنم. خیلی هم خوشحالم که باهاش می‌رقصم.

جعفر دانیالی: چون که در هر صورت مهمان یک شب هستم؟ پروین شهبانی: نه

جعفر دانیالی: چون که همیشه پسر خوبی بوده‌ام، مگر خودم را نمی‌شناخته‌ام؟

پروین شهبانی: جعفر، این چه حرفی است که می‌زنی.

جعفر دانیالی: معذرت می‌خواهم... نمی‌خواهم این را بگویم... می‌خواستم... هر چند که خیلی دیر شده... می‌خواستم لااقل بهت گفته باشم...

(می‌ایستد) این را که سالها و سالها عاشقت بودم.

پروین شهبانی: (خونسرد) من می‌دانستم.

جعفر دانیالی: (متعجب) می‌دانستی؟ من که بهت نگفته بودم.

پروین شهبانی: نه، نگفته بودی. وقتی سعی می‌کردی آن را یوشانی، که البته نمی‌توانستی، چشمهایت ترا لو می‌دادند.

(صفحات ۶۴ و ۶۵ متن)

با توجه به موضوع نمایشنامه که دقیقاً مسئله یک گروه سیاسی را مطرح می‌کند، مشخص نیست که در سال ۱۳۶۴، چگونه متن مجوز چاپ و انتشار می‌گیرد و چاپ اول نمایشنامه در این سال روانه بازار کتاب می‌گردد.

یکی از اشکالات متن، تعدد مکانهاست و حجم زیادی از آدمها که در آنجا حضور پیدا می‌کنند، مخصوصاً صحنه میدان عمومی شهر و تظاهرات مردم.

تأکید نمایشنامه نویس بر نامگذاری، (در تمامی آثارش) و استفاده از اسم کامل پرسوناژ، که البته بیشتر جنبه استفاده از نام برای القای درونیات شخصیت‌هاست هم از نکات بارز آثار نویسنده است.

حفره

| | |
|-------------|--------------------|
| نمایشنامه | حفره: |
| نویسنده | ناصر ایرانی |
| تاریخ نگارش | : |
| چاپ اول | ۱۳۴۹ چاپ دوم: ۱۳۵۶ |
| ناشر | : آناه |
| تیراژ | : ۳۰۰۰ |
| تعداد صفحات | : ۵۱ |
| قیمت | : ۵۰ ریال |



مرددها را اگر چال نکنید

| | |
|-------------|-------------------------|
| نمایشنامه | مرددها را اگر چال نکنید |
| نویسنده | ناصر ایرانی |
| تاریخ نگارش | : |
| چاپ اول | ۱۳۵۶ |
| ناشر | آگاه |
| تیراژ | : |
| تعداد صفحات | ۸۴ |
| قیمت | ۸۰ ریال |

نمایشنامه در یک پرده

آدمهای نمایش: مرتضی مقدم - تهمنه مقدم - مصطفی مقدم - حیدر عامری - ابراهیم خردمند - گودرز رحمانی - هرمز افشار - محسن طاهری - فرهاد اتحاد - پیشخدمت - رئیس - مرد خیرخواه یک - مرد خیرخواه دو - و دیگران.

خلاصه نمایشنامه:

در میدانی ملو از جمعیت، دو گروه رو در روی یکدیگر شاخ و شانه می‌کشند. «مرتضی مقدم» در یک گروه و پسرش «حسین مقدم» در گروه دیگر. درگیری آن دو ادامه می‌یابد، مرتضی با چاقو پسرش را زخمی می‌کند و پسر پدر را محکم بر زمین می‌زند و قبل از اینکه با چاقو شکم پدر را بشکافد، با فریاد پدر متوقف می‌شود. مرتضی و گروهش می‌روند و یاران حسین او را سرزنش می‌کنند که چرا مرتضی را نکشته است.

«هرمز افشار»، «فرهاد اتحاد» و «محسن طاهری» از یاران حسین هستند، طاهری از رفتار «گودرز رحمانی»، از دوستان گروه مرتضی مقدم می‌گوید که در روز درگیری بی‌توجه به تماشا ایستاده بود. او به گذشته برمی‌گردد و اولین آشنایی‌اش با گودرز را در یک کارخانه بیاد می‌آورد. محسن طاهری مورد توجه گودرز قرار می‌گیرد و یکت روز گودرز را به زندان می‌برند. محسن طاهری، پسران خانه گودرز را می‌یابد و در آنجا با پیرزنی که مادر گودرز است مواجه می‌شود که پیرزن به انتظار آزادی گودرز از زندان است. محسن مخالف با ادامه درگیری بین دو گروه است. او به خانه گودرز می‌رود و با هم در مورد وضعیت موجود حرف می‌زنند. گودرز از زندان رفتن خود می‌گوید و بعد از آزاد شدن و دیدن مادر پیرش، که مادر چند روز بعد از آزادی گودرز می‌میرد.

از سویی حسین بعد از درگیری، زخمی به خانه می‌رود، تهمنه، مادرش نگران وضع اوست، و مصطفی مقدم به برادر مرتضی و عموی حسین از راه می‌رسد، او سعی دارد وساطت کرده و پدر و پسر را آشتی دهد. حسین می‌پذیرد که از پدرش پوزش بخواهد، اما مصطفی می‌ترسد که پدر ضربه‌ای کاری به حسین بزند.

گودرز رحمانی با مرتضی مقدم و گروهش بحث می‌کند و معتقد است که باید اختلافات را کنار گذاشت. مصطفی هم به خانه گودرز می‌رود تا برادرش مرتضی را نصیحت کند.

فرهاد اتحاد از دوستان حسین مقدم، در کوچه در حال عبور با مرتضی مقدم سینه به سینه می‌شود. «مرد خیرخواه یک» و «مرد

نمایشنامه در یک پرده

آدمهای نمایش: حسن روشن ضمیر - مرتضی مروتی - کاظم شهگیری - پیرمرد

خلاصه نمایشنامه:

«مرتضی»، «کاظم» و «حسن» با ترس و اضطراب و خستگی وارد غاری می‌شوند تا خود را پنهان کنند. آن سه ظاهراً از دست عده‌ای می‌گریزند و حالا در غاری که یافته‌اند شروع می‌کنند به مرور گذشته‌شان و سابقه مبارزاتی، که هر کدام در این بحث دیگری را مقصر می‌داند. در این گریودار بحث‌های فلسفی پیش کشیده می‌شود. نوع نگاه آنها به زندگی و روش‌هایی که در کارشان داشته‌اند مطرح می‌گردد. صدای تیراندازی و انفجار به گوش می‌رسد، آنها می‌ترسند. صدای پای نزدیک می‌شود و سرانجام «پیرمردی» داخل غار می‌شود که خود را صاحب آنجا معرفی می‌کند. استراحت کوتاهی کرده، نان و پنیری می‌خورد و دوباره می‌رود که نامه‌های مردم را به آنها برساند. او نامه‌رسان است.

«حفره» باز هم حکایت آدمهایی است که در حال مبارزه هستند. تاریخ و مکان و شرایط خاصی در متن مشخص نیست. تنها می‌توان حدس زد که موضوع نمایشنامه به وقایع و مبارزات جنگل می‌تواند ارتباط داشته باشد، آنهم در جایی که سخن از پناهندگان به جنگل مطرح می‌شود و بحث تفنگ‌های قدیمی.

در حفره با سه آدم متفاوت که ظاهراً در یک گروه یا تیم سیاسی مشغول مبارزه هستند، مواجه می‌باشیم. آدمهایی که حالا، از راهی که آمده‌اند و مسیری که طی کرده‌اند، پشیمان هستند. آنها به بن‌بست رسیده‌اند و هیچ دورنمایی از آینده ندارند.

قسمت عمده متن به بحث و جدل‌های فلسفی در مورد نوع نگاه آدمها به زندگی و مبارزه است. ویژگی خاصی که خواننده را ترغیب به ادامه ماجرا بنماید، در متن وجود ندارد. حفره متنی است که بنظر می‌رسد بی سرانجام و گنگ است و نمی‌تواند با مخاطب حرفش را در میان بگذارد.

خیرخواه دو، خود را سریع به فرهاد می‌رسانند و شروع می‌کنند به تحریک مرتضی مقدم، درگیری بین مرتضی و فرهاد آغاز می‌شود و دو مرد متواری می‌شوند، در این درگیری فرهاد کشته می‌شود. دو مرد شروع به هوجمی گری می‌کنند، حسین و دار و دسته‌اش از راه می‌رسند، حسین و مرتضی با هم درگیر می‌شوند، تهمنه می‌رسد و می‌خواهد مانع از درگیری پدر و پسر شود، مصطفی نیز می‌آید. تهمنه را از آنجا می‌برند، مرتضی حسین را زمین زده و با چاقو می‌کشد. کم مانده است که درگیری همه گیر شود، محسن و گودرز مانع می‌شوند، مرد خیرخواه یک توسط گودرز شناخته می‌شود. بلافاصله با تماس بی سیم مرد خیرخواه، نیروهای نظامی می‌رسند و درگیری آغاز می‌شود. مصطفی و مرتضی در اثر تیراندازی نیروهای انتظامی کشته می‌شوند و گودرز و محسن از تماشاگران کمک می‌طلبند.

«مرده‌ها را اگر چال نکنید» به تعبیر نویسنده، بازنویسی یک اسطوره کهنه است. اسطوره‌ای که از داستان تاریخی «رستم و سهراب» سرچشمه می‌گیرد. اگر چه نویسنده حتی سعی کرده است که از اسامی چون «تهمنه» (مادر حسین) برای بیشتر نزدیک کردن واقعه با داستان شاهنامه استفاده کند، اما شاید تنها اشتراک متن با داستان رستم و سهراب بحث فرزند کشی باشد. اگر در رستم و سهراب شاهنامه عدم شناخت پدر و پسر مطرح است و آنهم در بُعد فیزیکی‌اش، در مرده‌ها را اگر چال نکنید، بحث عدم شناخت دو تفکر مطرح است. تفکر «حسین» که بیشتر منطبق بر بحث و جدل است و «مرتضی» که مدام درگیری و برخورد فیزیکی را مطرح می‌کند. این عدم شناخت از آنجا آغاز می‌شود که حتی مرتضی پدر حسین، اجازه صحبت کردن و بروز آرا و عقاید توسط فرزند را هم نمی‌دهد.

مرتضی مقدم: (سیلی دیگری می‌زند). ول کن بیهام را، احق حسین مقدم: (به صورت مرتضی سیلی می‌زند) می‌بینی؟ چک زدن آسان است، اما... اما من می‌خواهم حرفم را بزنم.

مرتضی مقدم: (چاقوی ضامن‌داری را از جیبش بیرون می‌آورد و آن را باز می‌کند) پس مثل یک مرد زبانت را بیرون بیا (چاقو را نشان می‌دهد)

حسین مقدم: (از مرتضی فاصله می‌گیرد) زبان من چاقو نیست. مرتضی مقدم: چاقو زبان مرد است، وقتی که پای شرافتش در میان باشد...

دو دیدگاه متضاد، بین پدر و پسر حاکم است. چیزی که در رستم و سهراب شاهنامه وجود خارجی ندارد. اگر چه آن دو، یعنی رستم و سهراب فردوسی، در دو جنبه مخالف، رودرروی هم می‌جنگند، آنجا شاید جبر یا تقدیر بر زندگی آن دو مطرح باشد و یا به عبارتی همان تراژدی. چیزی که قهرمانان را در مقابل هم قرار می‌دهد.

در سرتاسر متن مشخص نیست که این دو گروه معرکه گیر، گروه مرتضی مقدم و حسین مقدم چکاره هستند، دیدگاهشان چیست و از چه مرام و منشی پیروی می‌کنند.

اگر چه نویسنده در طرز صحبت کردن و ارتباطات گروه مرتضی مقدم، نیم نگاهی به «لومین»‌ها دارد، اما به نظر نمی‌رسد که این گروه یک مشت آدم «چاله میدانی» باشند. به نظر می‌رسد رگه‌های سیاسی متن چیرش بیشتری دارد، خصوصاً حضور دو نیروی نفوذی رژیم (مرد خیرخواه یک و دو) و پایان نمایشنامه که فرمانده نظامی و نیروهایش به آنها (مردم) شلیک می‌کنند.

گنگنگ بودن مبارزه، نبودن هویت خاص برای آدمها، از نکات ویژه نمایشنامه است، البته نه ویژگی مثبت، بلکه یک ضعف مشترک در تمامی متن‌های «ناصر ایرانی» - ضعفی که نمایشنامه‌ها را در هاله‌ای از ابهام می‌گذارد.

در پایان

| | |
|-------------|---------------|
| نمایشنامه | : در پایان |
| نویسنده | : ناصر ایرانی |
| تاریخ نگارش | : |
| چاپ اول | : ۱۳۵۶ |
| ناشر | : آناه |
| تیراژ | : |
| تعداد صفحات | : ۱۷۵ |
| قیمت | : ۱۶۰ ریال |

نمایشنامه در سه پرده

اشخاص: پیر مرد (و احمد افتخاری) - پیرزن (و مریم منصوری) - حبیب منصوری - زهرا منصوری - فهمیه اسدی - محمود صمدی - حسن یوسفی - حسین آقا - پرستار - واسطه - صغری و دیگران.

خلاصه نمایشنامه:

«پیر مرد» و «پیرزن» کنار بخاری نشست‌اند و با هم حرف می‌زنند. آنها گریزی به دنیای گذشته‌شان می‌زنند، از روزی که پیر مرد - احمد افتخاری - با پیرزن - مریم منصوری - در خانه «آقای منصوری» آشنا می‌شود و بعد هم به یکدیگر علاقمند شده و با هم ازدواج می‌کنند. احمد افتخاری به اتفاق دوستانش «فهمیه اسدی»، «محمود صمدی» و «حسن یوسفی»، یک گروه چهار نفره مهندس و معمار را تشکیل می‌دهند. آنها در کنار این شغل مجله‌ای را نیز در می‌آورند.

احمد و دوستانش دیدگاهی روشنفکرانه و مبارزه‌جو دارند. به تدریج در برخورد با شرایط اجتماعی و سیاسی، شعارها و وعده‌ها رنگ عوض می‌کنند. دیدگاه گروه چه در بُعد سیاسی و چه در بُعد اخلاقی و اجتماعی به مرور دچار تغییر می‌شود تا جایی که حتی آنها حاضر می‌شوند با یک «واسطه» کنار بیایند که برای آنها سفارشات آدم‌های دم کلفت را بگیرد. روند زندگی احمد و فشارهای کاری باعث می‌شود که او از زنش «مریم» نیز فاصله بگیرد. خداوند به آنها «پسری» می‌دهد که به مرور بزرگ و بزرگتر می‌شود و جای خالی احمد را در زندگی مریم می‌گیرد. از سوی احمد به تدریج با فهمیه اسدی رابطه برقرار می‌کند و مریم از این موضوع با خبر می‌شود.



مریم منصوری: حتماً توی یک جنگل دور افتاده.
 احمد افتخاری: (متعجب) آره، توی یک جنگل دور افتاده. اما تو از کجا می‌دانی؟
 مریم منصوری: می‌دانم دیگر.
 احمد افتخاری: بهت گفته بودم، قبلاً؟
 مریم منصوری: نه، اما من همیشه دوست داشتم‌ام که توی یک جنگل دور افتاده زندگی بکنم. هر چند که...
 احمد افتخاری: پس با هم راه می‌افتیم توی جنگلها و هر کجا که دل تو خواست یک کلبه چوبی می‌سازیم. با ایوانی که چهار طرف آن را دور بزند با چند ناگاو و گوسفند و چند تا مرغ و خروس و یک سگ که همیشه خدا دراز کشیده تو آفتاب... من توی ایوان چپ می‌کشم و ترا تماشا می‌کنم که شیر گاو را می‌دوشی.
 (صفحه ۳۷ متن)

اما همین «احمد افتخاری» رویا پرداز، به تدریج عوض می‌شود. بساط عرق خوری در کافه پاس، دیر آمدن‌های پی‌درپی به خانه و قراردادن زنش مریم در انزوای مطلق.
 در میان همکاران احمد نیز، روحیه مبارزه جویی به تدریج محو می‌شود و تنها رگه‌هایی از آن در حسن یوسفی می‌ماند. او نیز وسایلش را بر می‌دارد و به سفر می‌رود، سفری که در انتهای آن با زخمی بر بازو به خانه احمد و مریم می‌آید.
 به طور کلی نویسنده در تصویر کردن دنیای آدم‌هایی که در شروع ادعای مبارزه دارند و حرف از مردم می‌زنند اما در پایان به نوعی خود نیز تبدیل به فسیل می‌شوند، فسیل‌هایی که توانایی رهبری مردم را ندارند، موفق عمل می‌کنند.
 از «ناصر ایرانی» نمایشنامه‌های دیگر نیز با عناوین، «زشت‌ترین نمایش روی زمین» در سال ۱۳۵۵، در ۱۱۶ صفحه - «سه نمایشنامه کسالت آور» - (شامل: صفحه تاریک می‌شود- آن روزهای گرم و دراز - گناه کبیره انسی -) در سال ۱۳۴۷ و در ۹۴ صفحه - «ماه غسل» در یک پرده، در مجله سخن اردیبهشت سال ۱۳۵۱، در ۱۵ صفحه و «ماراس کبید» دو نمایشنامه تک پرده‌ای، منتشر شده است.

حسن یوسفی پس از مدتها زخمی و خون آلود وارد خانه مریم و احمد می‌شود. او ظاهراً تنها کسی است که به مبارزه سیاسی‌اش ادامه می‌دهد. نمایشنامه با برگشت به دنیای فعلی پیرمرد و پیرزن پایان می‌گیرد.

در پایان مانند دیگر نمایشنامه‌های نویسنده، «مردها را اگر چال نکند»، «حفره» و «قتل»، مایه‌های سیاسی و اجتماعی دارد. چیزی که خمیرمایه تمامی کارهای نویسنده را تشکیل می‌دهد. اگر در «مردها را اگر چال نکند» درگیری دو گروه مدنظر است، و در «قتل» زمینه‌های سیاسی محور اصلی نمایشنامه است، در این متن «در پایان» محور اصلی به مناسبات اخلاقی و اجتماعی اختصاص دارد. مناسباتی که به هر حال در این نمایشنامه به نوعی ریشه در مسایل سیاسی و گروهی دارد.

یک گروه روشنفکر سیاسی که همه تحصیل کرده هستند، با دیدگاههایی که دارند، سعی در برخورد با حرکت منحط جامعه دارند. آنها حتی از زاویه کاری‌شان، یعنی معماری نیز به این سمت و سو حرکت می‌کنند. حاضر نیستند به سمت معماری غربی و زد و بندهای کاری راه پیدا کنند. نویسنده با انتخاب و برجسته کردن یکی از اعضای گروه (احمد افتخاری) و رسوخ به زندگی داخلی او، در واقع بخش اعظم اثرش را به کنکاش زندگی او می‌پردازد. نویسنده در حقیقت یک روند تسلسل‌وار از زندگی آدمهایی چون حبیب منصوری و زهرا منصوری را در نسل بعدی یعنی احمد افتخاری و مریم منصوری ترسیم می‌کند. احمد و مریم در اوایل آشنایی با رویاهایی زندگی می‌کنند که از نظر حبیب و زهرا تخیلات و دیوانگی‌های دوران جوانی است.

نویسنده در نمایشنامه، تغییر آدم‌ها و یا در واقع مصلحت‌گرایی و هماهنگ شدن با شرایط اجتماعی را به نحو مطلوبی ترسیم کرده است. احمد افتخاری در آغاز یک آدم ایده‌آلیست است، او وقتی با نامزدش گفتگو می‌کند از جنگل و خانه‌ای در دل جنگل حرف می‌زند. اما در پایان او را دگرگونه می‌بینیم، او در حقیقت تبدیل به یک حبیب منصوری دیگر می‌شود.

احمد افتخاری: ... بعد فکر کردم که اگر قرار باشد برای خودمان خانه بسازم، می‌دانی دوست دارم کجا باشد؟

بسمه تعالی

جشنواره تئاتر استانی تهران

۱۱-۱۵ آذر ماه ۱۳۷۴

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان تهران در راستای گسترش هنر نمایش در نظر دارد نخستین جشنواره تئاتر خود را از تاریخ ۱۱ الی ۱۵ آذر ماه سالجاری در تهران برگزار نماید. به همین منظور کلیه گروه‌های تئاتری وابسته و آزاد استان تهران که مایل به شرکت در این جشنواره هستند می‌توانند متون نمایشی خود را به همراه مشخصات افراد شرکت کننده حداکثر تا تاریخ ۲۸ مرداد ماه سالجاری به دبیرخانه جشنواره تئاتر استان تهران به نشانی خیابان ولی عصر عج بالاتر از سه راه شهید استاد مطهری شماره ۸۶۴، معاونت هنری و سینمایی ارسال نمایند، بدیهی است به نمایشنامه‌هایی که بعد از تاریخ فوق به دبیرخانه جشنواره برسد ترتیب اثر داده نخواهد شد.

شرایط عمومی شرکت در جشنواره:

- ۱- کلیه نمایشنامه‌های ارسالی باید ایرانی باشد.
- ۲- نمایشنامه‌های ارسالی نباید در جشنواره‌های دیگر شرکت کرده باشد.
- ۳- مدت اجرای نمایشنامه‌ها نباید کمتر از ۵۰ و بیشتر از ۹۰ دقیقه باشد.

دبیرخانه جشنواره تئاتر استانی
اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان تهران